جلسه 303

چهارشنبه 14/12/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که شرط دوم تزاحم این است که: وجود تکلیف مزاحم رافع موضوع برای تکلیف دیگر نباشد. اگر وجود تکلیف به خلاف رافع موضوع تکلیف ما باشد، اصلا با وجود تکلیف به خلاف، تکلیف نمی ماند به این مورد تا بگوئیم تزاحم کرده اند.

مثلا مرحوم نائینی فرموده است: ظاهر آیه وضوء این است که هرگاه تکلیفی که منافی وضوء هست نداشتید آنوقت وضوء واجب است. ولذا اگر شما تکلیف داشتید به صرف آب وضوء در حفظ نفس محترمه، اصلا شما تکلیف به وضوء ندارید. خطاب توضأ شامل شما نمی شود. با ترتب هم نمی شود وضوء شما را تصحیح کرد. ترتب در جائی است که بخواهد وجوب وضوء علی تقدیر عصیان امر به حفظ نفس محترمه فعلی بشود. إن لم تحفظ النفس المحترمة فتوضأ. وفرض این است که ما همچنین خطابی نداریم. ما اصلا وقتی که وجوب حفظ نفس محترمه فعلی شد خطاب وجوب وضوءمان ساقط شد. چون مفاد خطاب این بود که إن لم یجب علیک تکلیف آخر فتوضأ. إن لم یجب علیک صرف الماء فی حفظ النفس المحترمة فتوضأ. وجوب صرف ماء در حفظ نفس محترمه بوجوده رافع موضوع وجوب وضوء است. در ترتب بامتثاله می خواهد رافع باشد. اما اگر بنا باشد وجود امر به صرف ماء در حفظ نفس محترمه مانع از وجود وضوء بشود، که نمی شود با ترتب مشکل را حل کرد.

این فرمایش، فرمایش متینی است. ولکن به نظر ما استظهاری که ایشان از آیه وضوء کرده اند درست نیست و آیه وضوء مصداق این کبرایی که ایشان فرمود نیست.

چرا ایشان از آیه وضوء این تفسیر را کرده اند که إن لم یجب علیک تکلیف بما ینافی الوضوء فتوضأ؟

چون ایشان فرموده اند که «فلم تجدوا ماءا» در آیه بعد از «وإن کنتم مرضی» آمده است. مریض که تکوینا آب دارد. پس مراد مریضی است که تمکن ندارد شرعا از استعمال آب در وضوء. و إن کنتم مرضی فلم تجدوا ماء یعنی فلم تتمکنوا شرعا من استعمال الماء فی الوضوء.

ولذا ایشان و همینطور مرحوم آقای خوئی فرموده اند: از این آیه شریفه فقط حکم مریضی را می فهمیم که لا یجوز له استعمال الماء. اما اگر مریضی بود که از استعمال ماء در وضوء متضرر می شد اما ضرر در حد ضرر محرم نبود، ایشان فرموده اند که آیه شاملش نمی شود. حالا با قاعده لاضرر بخواهیم مشکل او را حل کنیم بحث دیگری است. آیه مختص است به مریضی که لا یتمکن شرعا من الوضوء لکونه اضرار محرما بالنفس. اما اگر مریضی است که اگر وضوء هم بگیرد اضرار محرم به نفس پیش نمی آید، اضرار غیر محرم پیش می آید، بجای اینکه دو روز در بستر بیماری بماند سه روز می ماند، اینکه حرام نیست. آیه شامل این نمی شود.

اقول: این فرمایش مرحوم نائینی که آقای خوئی هم پذیرفته درست نیست. برای اینکه ظاهر فلم تجدوا ماءا عدم وجدان تکوینی آب است. اگر در قرآن می فرمود و إن کنتم مرضی فلم تجدوا ماءا، خب از این ظهور رفع ید می کردیم می گفتیم مراد همین چیزی است که مرحوم نائینی فرموده که و إن کنتم مرضی فلم تتمکنوا من استعمال الماء. ولی آیه که اینطور نیست. آیه فرموده: "وإن کنتم مرضی أو علی سفر أو جاء احد منکم من الغائط أو لامستم النساء فلم تجدوا ماءا". خب ظهور فلم تجدوا ماءا را حفظ می کنیم منتهی می گوئیم این قید برای أو کنتم علی سفر أو جاء احد منکم من الغائط أو لامستم النساء هست.

ولذا به نظر ما آیه و إن کنتم مرضی فتیمموا مطلق است، حتی مقتضای این آیه این است که مریضی که لا یتضرر من الوضوء ولکن الوضوء فی حقه موجب للمشقة، از آیه می توانیم استفاده کنیم که لازم نیست وضوء بگیرد. آیه مختص نیست به مریضی که وضوء بگیرد موجب ضرر محرم بر او هست.

وانگهی جناب نائینی! برفرض شما از آیه استفاده کردید که فلم تجدوا ماءا أی لم تتمکنوا من استعمال الماء شرعا، خب ما در موارد تزاحم تمکن داریم از وضوء. وضوء بر ما حرام نشد. امر شدیم به یک واجب آخر. امر به شیء که مقتضی نهی از ضد نیست. اگر به ما می گفتند وضوء نگیر، خب صحیح بگوئیم که ما مثل مریضی که یحرم علیه الوضوء ما متمکن از استعمال ماء نیستیم. اما ما مریض که نیستیم. امر شدیم به صرف ماء فی واجب آخر. خب امر به شیء که مقتضی نهی از ضد نیست. ما تمکن داریم از وضوء. تمکن از جمع بین وضوء وآن واجب آخر نداریم.

سؤال وجواب: ما فرمایش شما را قبول داریم که در فرضی که امر به اهم داریم، عرفا عاجزیم از مهم. ولکن عجز از مهم داریم فی فرض الاشتغال بالاهم. اما در فرض عصیان اهم عرفا قادریم ما بر این مهم. من نمی خواهم این آب را برای رفع بیماری زید صرف کنم. با زید بد هستم. با اینکه واجب است این آب را به او بدهم تا دچار بیماری کلیوی نشود، نمی خواهم این کار را بکنم. خب وقتی نمی خواهم این کار را بکنم عرفا قادر بر وضوء هستم ولو به نحو ترتب. اما محقق نائینی ره که این را نمی گوید. ایشان می گوید حتی اگر شما صرف نکنی آب را در آن واجب اهم، قدرت شرعیه بر وضوء نداری چون امر به خلاف داری.

سؤال وجواب: در مریضی که اگر وضوء بگیرد اضرار محرم است، نهی از خود وضوء دارد دیگر معنا ندارد بگوئیم اگر وضوء گرفتی وضوء بگیر. این مورد را مرحوم نائینی فرمود. بالاخره این اضرار محرم منطبق است بر وضوء.

مرحوم آقای صدر فرموده است: جناب نائینی! اصلا آیه دلیل نیست بر صحیح بودن وضوء در فرض امر به خلاف. قبول. اما دلیل الوضوء علی الوضوء نور علی نور یعنی دلیل استحباب نفسی وضوء، او که مشکلی ندارد.

یا مثلا (این مثال از بنده است) اگر کسی در ضیق وقت بجای اینکه تیمم کند رفت وضوء گرفت، رفت غسل جنابت کرد، مرحوم نائینی می گوید آن وضوء وآن غسل جنابت باطل است. چون شما امر داری که صل متیمما. امر به خلاف دارید. اصلا این وضوء یا این غسل جنابت اصلا امر ندارد. خب طبق بیان آقای صدر می گوئیم اطلاق استحباب نفسی وضوء، اطلاق استحباب نفسی غسل که مشکلی ندارد، اطلاق دارد.

اقول: این فرمایش مرحوم آقای صدر تمام نیست. اولا: اگر فرمایش مرحوم نائینی را بپذیریم، آیه ظهور دارد در امر تعیینی به تیمم. ای کسی که امر به خلاف داری، ای کسی که امر داری به خلاف وضوء، تو باید تیمم کنی. فتیمموا. ظاهرش ارشاد به شرطیت تعیینیه تیمم است. و این ظهور مقدم است بر اطلاق دلیل استحباب نفسی وضوء. خب این اخص است. در مورد کسی که امر دارد به خلاف وضوء، فرمود تو باید تیمم کنی.

سؤال وجواب: مرحوم نائینی می گوید هر امر به خلافی که یکی از آنها هم امر به اتیان نماز با تیمم در ضیق وقت است. ایشان می گوید گر امر شرعی داشتیم به ضد وضوء، دیگر وضوء امر ندارد. ایشان می گوید وإن کنتم مرضی ولم تجدوا ماءا أی لم تتمکنوا من استعمال ماء شرعا یعنی امر داشته باشید به ضد وضوء، یا نهی داشته باشید از وضوء، (هر دو را می گوید) فیتمموا باید تیمم کنید. خب این آقا وضوء گرفت بجای اینکه دو رکعت نماز را در وقت درک کند یک رکعت نماز را در وقت درک کرد مثلا، خب این شخص امر ندارد به این وضوء. واین آیه ظهور دارد در شرطیت نفسیه تیمم، و این اخص است از اطلاق استحباب نفسی وضوء یا غسل جنابت.

هذا اولا.

ثانیا: متأسفانه ما پیدا نکردیم یک اطلاقی را در آیات یا روایات که بگوید وضوء مطلقا مستحب است، غسل جنابت مطلقا مستحب است. اطلاقی که بگوید در هر حال هر وضوئی مستحب است ما پیدا نکردیم.

سؤال وجواب: در بین متشرعه این است که هر وقت بخواهند وضوء می گیرند، اما با امر به خلاف هم وضوء می گیرند و می گویند این وضوء صحیح است؟ این متشرعه بی دین می شود که با وجود امر شرعی بر خلاف برود وضوء بگیرد. ... دلیل بر استحباب نفسی وضوء بطور مطلق اول پیدا بکنیم تا بعد بیائیم به آن تمسک کنیم.

سؤال وجواب: مثال زدم گفتم اگر نماز با تیمم بخوانی دو رکعت نماز صبح را در وقت درک می کنی، می روی وضوء می گیری یک رکعتش را درک می کنی. خب چرا این کار را می کنی؟ آیه می گوید فتیمموا. یا در آن موردی که می گوید باید صرف کند آب وضوء را در حفظ نفس محترمه، می آید تیمم می کند، مرحوم نائینی می گوید آیه گفت فتیمموا. آقای صدر می گوید وضوء استحباب نفسی دارد. می گوئیم خب آیه که اخص است. آیه می گوید کسی که امر دارد به ضد وضوء این آقا باید بطور تعیین تیمم کند. تیمم شرط تعیینی است، و بالالتزام می گوید پس آن وضوء طهور نیست و استحباب ندارد.

سؤال: اگر می خواهد نماز نخواند وضوء مشکل دارد؟

جواب: حالا این فرضی که مرحوم نائینی طرح کرده این است که وظیفه اش این است که با تیمم نماز بخواند می رود وضوء می گیرد. این مورد. ...اگر بپذیریم آیه شامل این نمی شود و این وضوء بر خلاف آیه است. آیه می گوید تیمم کن. تو که امر داری به صرف آب در حفظ نفس محترمه، تو قادر بر وضوء نیستی تو باید تیمم کنی. آیه می گوید باید تیمم کنی بعد ما بگوئیم وضوء استحباب نفسی دارد؟ آیه می گوید باید تیمم کنی یعنی بالالتزام می گوید آن وضوء ارزش ندارد.

مورد دیگری که مرحوم نائینی مطرح فرموده است این است که: کسی آب مباحی دارد در حوض غصبی، خب باید تیمم کند. چون آب برداشتن از این حوض غصبی مصداق غصب است باید تیمم کند. یک وقت می آید یک پارچ آب از این حوض برمی دارد می رود گوشته ای وضوء می گیرد. خب این عیب ندارد. یعنی بعد از اینکه آب برداشت امر دارد به وضوء. اما یکوقت مشت مشت آب برمی دارد. یک مشت آب برمی دارد می ریزد به صورتش، مشت دیگر بر می دارد می ریزد به دست راستش. مرحوم نائینی فرموده چه خبر است؟ شما یک مشت آب برداشتی ریختی به صورتت به عنوان وضوء، تو امر نداری به وضوء. چرا؟ برای اینکه نهی داری از برداشتن مشت دوم آب. حالا مشت اول را برداشتی، اما مشت دوم را که بعدا می خواهی برداری الان به تو می گویند برندار. امر داری به خلاف. چون اگر بخواهم وضوء بگیرم باید مشت مشت آب بردارم. به من امر کرده اند که اجتناب کن از برداشتن مشت دوم آب. با وجود این من امر به وضوء ندارم، پس چطور وضوء بگیرم؟

مرحوم آقای خوئی بدون توجه به مبنای استادش فرموده: جناب استاد! خب من قدرت تدریجیه که دارم. این مثل این می ماند که یک چشمه ای است به اندازه یک مشت آب در آن هست. یک مشت آب برداری آرام آرام جای آن آب می آید. خب من قدرت تدریجیه دارم بر وضوء. یک مشت آب بر می دارم صورتم را می شورم، یک لحظه صبر می کنم باز آب جمع می شود مشت دوم را بر می دارم دست راستم را می شورم. شما که منکر نیستی که من باید در این حال وضوء بگیرم چون قدرت تدریجیه دارم. مانحن فیه هم قدرت تدریجیه که دارید. فرض این است که من مشت اول را از این حوض غصبی که بر میدارم مشت دوم وسوم را هم که برخواهم داشت قدرت تدریجیه است.

اقول: مشکل این است که به مبنای مرحوم نائینی توجه نشده است. مرحوم نائینی مشکلش این است که می گوید امر به خلاف داریم. این شخص امر دارد که اجتنب عن الاقتراب من هذا الحوض المغصوب. با وجود این اجتنب عن الاقتراب من هذا الحوض المغصوب امر به وضوء ندارد. مشکل مرحوم نائینی این است. قدرت را به معنای عدم امر به خلاف می گیرد. تصریح می کند، خود آقای خوئی تقریر که کرده اینجور گفته است. دیگر معنا ندارد به ایشان اشکال کبروی بکنیم.

بله اشکال صغروی می کنیم می گوئیم جناب نائینی! از آیه وضوء قدرت به معنای عدم امر به خلاف ما نمی فهمیم. اما اگر از آیه قدرت به معنای عدم امر به خلاف بفهمیم دیگر نمی توانیم ب مرحوم نائینی اشکال کنیم، باید تابع محض باشیم.

مورد دیگری که برای این بحث هست موردی است که مهم هست در بحث زکات و خمس پیش می آید.

مرحوم نائینی گفته است: گاهی خطاب خمس بوجوده رافع موضوع زکات است. دیگر جای ترتب نیست. ترتب در جائی است که احد الخطابین بوجوده رافع موضوع خطاب آخر نباشد، بامتثاله رافع باشد نه بوجوده. ولی در خمس گاهی نفس خطاب یجب اداء الخمس رافع موضوع زکات است. و گاهی هم نفس خطاب یجب اداء الزکات رافع موضوع خمس است. هر دو نوعش را داریم.

اما آنجایی که خطاب یجب اداء الخمس رافع موضوع زکات باشد، ایشان می فرماید اگر کسی وسط سال خمسی چهل گوسفند به او ارث رسید. پدرش در روستا فوت کرد سهم الارث این فرزند شد 40 عدد گوسفند. وسط سال خمسی اش هم هست. خب شش ماه مانده به سال خمسی اش. سر شش ماه که رسید که سال خمسی او است، از این چهل گوسفند هشت گوسفند می شود خمس. به او می گویند أدّ خمسک. البته مثال ارث درست نیست. فرض کند ارث غیر محتسب بود، یا ارث نبود بلکه این 40 گوسفند را خرید یا به او بخشیدند. خطاب می شود که أدّ خمسک. 8 تا از این 40 گوسفند از ملکش خارج می شود و اداء خمسش واجب است. دیگر به حد نصاب نمی رسد. گوسفندی که ملک طلق این آقا است می شود 32 تا. 32 تا که به حد نصاب نمی رسد. نصاب اول زکات گوسفند 40 گوسفند است که فی کل اربعین شاتا شاة. زکات بعد از رسیدن ماه دوازدهم واجب می شود ولی فرض این است که سال خمسی این آقا زودتر رسید.

اما جائی که خطاب وجوب اخراج زکات مانع از تعلق خمس است آن هم مثالش این است که: کسی سر سال خمسی اش شد خمس اموالش را داد، یک ساعت بعد چهل گوسفند را مالک شد. اول محرم سال خمسی اش بود، خمسش را حساب کرد، یک ساعت بعد 40 گوسفند را مالک شد مثلا چهل گوسفند را به او هبه کردند. اینجا سال دیگر چه موقع زکات بر او واجب می شود؟ اول ذیحجه. چون به دخول ماه دوازدهم زکات مستقر می شود. ولی هنوز سال خمسی اش یک ماه مانده برسد. در این صورت این چهل گوسفند اول ماه ذیحجه یک گوسفندش می شود زکات. دیگر آن یک گوسفند که خمس ندارد. آن 39 گوسفند خمس دارد.

این فرمایش مرحوم نائینی.

سؤال وجواب: شارع اول ماه ذیحجه گفت یجب علیک اداء شاة من هذه الاربعین شاتا. تا این را گفت، به وجود هذا الخطاب دیگر یک گوسفند از این چهل گوسفند دیگر ربح فاضل بر مؤونه سنه نیست ولو امتثال نکند. ولو زکات ندهد، نص خطاب یجب اداء شاة من هذه الاربعین شاتا که اول ماه ذیحجه آمد، دیگر عرفا این یک گوسفند ربح فاضل بر مؤونه سنه نیست. به وجود خطاب وجوب اداء الزکاة موضوع خمس از این یک گوسفند برداشته شد. اینکه جای ترتب نیست که بگوئیم إن لم تؤدّ الزکاة فأد الخمس. نه. اصلا نص وجوب اداء زکات مانع از تعلق خمس است.

البته بعضی جاها اینطور نیست. مثل اینکه کسی مستطیع است حج نرفت. بر کسی دین حال بود واجب بود اداء کند اداء نمی کند. هر چه طلبکار طلب می کند که بدهی مرا بده نمی دهد، اخطار می فرستند نمی دهد. خب آخر سال که شد خمس باید بدهد یا نه؟ بله باید بدهد. چرا؟ برای اینکه خطاب وجوب اداء دین مانع از صدق ربح فاضل بر مؤونه سنه نیست.

بله آقایان فرموده اند ما هم قبول کردیم اگر برای مخارج همین امسال قرض کرد، یک میلیون فرض کرد خرج عروسی اش کرد. آخر سال که می شود یک میلیون دارد ولی دینش را اداء نکرد گذاشت آن یک میلیون در بانک بماند. بله ما گفتیم عرفا چون دین لمؤونة السنة است این یک میلیون که معادل آن دین است لا یصدق علیه الربح الفاضل من مؤونة السنة. حتی اگر اداء این دین واجب نباشد فورا. چون دین اقساطی است، یا دین مؤجل است دو ساله قرض گرفته و هنوز وقتش نرسیده. باشد. نفس اینکه شما برای مؤونه سنه به یک میلیون بدهکارید، باعث می شود که این یک میلیونی که پس انداز کردید لایصدق علیه که شما امسال درآمد بیش از مخارج سال داشتید. نه، مخارج سالتان یک میلیون بود و یک میلیون هم درآمد داشتید. پس درآمد زائد بر مخارج سالتان نداشتید.

اما اگر نه، دین لمؤونة السنة نبود، دین لمؤونة السنوات السابقة بود، نه اینجا ولو واجب هم باشد اداء این دین، ولکن تا اداء نکنی در اثناء سنة، این رافع موضوع خمس نیست. چون عرفا به شما می گویند درست است که اداء دین مؤونه سنه سابقه واجب بود اما که شما اداء نکردید. حالا یا نسیانا یا عصیانا اداء نکردید. شما امسال چقدر درآمد داری؟ می گوئی یک میلیون. چقدر امسال خرج کردی؟ می گوئی هیچی. چون همه اش یا خانه پدر خودم بودم یا خانه پدر زنم بودم، یک میلیون هم که از سالهای قبل بدهکار بودیم او را هم ندادیم. می گویند پس تو یک میلیون درآمد داشتی ولی هیچ خرج نداشتی. برو این یک میلیون را تخمیس کن چون ربح فاضل بر مؤونه سنه است.

پس این فرق را کرد که در دین لمؤونة السنوات السابقة خطاب وجوب اداء دین رافع موضوع خمس نیست. اگر اداء کردی دین را، آنوقت صرف کردی یک میلیون را در اداء دین خمس ندارد. یا مستطیع شدی حج رفتی آن پول خمس ندارد. ولی اگر مستطیع شدی و حج نرفتی، صدق می کند ربح فاضل مؤونه و باید تخمیس بشود. این فرمایش مرحوم نائینی.

همین مطالب را هم که عرض کردیم راجع به دین لمؤونة السنة الفعلیة یا دین لمؤونة السنوات السابقه را هم مرحوم نائینی دارد و اینها را هم مطرح کرده است. این خلاصه فرمایش مرحوم نائینی.

سؤال وجواب: فرق است بین خطاب وجوب اداء زکات و خطاب وجوب اداء دین لمؤونة السنوات السابقة. خطاب وجوب اداء دین سنوات سابقه که به تو اخطار می دهند که پارسال آمدی وام گرفتی نیامدی قسط هایت را بدهی، اینجا خطاب وجوب اداء دین رافع موضوع خمس نیست. بله اگر امتثال کنی و بروی دین را اداء کنی قبل از رسیدن سال خمسی ات، آنوقت رافع موضوع خمس است. اما در خطاب وجوب زکات امتثال هم نکنی، همینکه از این 40 گوسفند یک گوسفند متعلق زکات است ولو اداء نکنی، اما این اثرش این است که خمس به این یک گوسفند تعلق نمی گیرد، شما باید بروی خمس آن 39 گوسفند دیگر را بدهی.

اقول: به نظر ما اشکال فرمایش مرحوم نائینی این است که خطاب تکلیف به اداء الخمس در آن مثال اول یا خطاب تکلیف به اداء الزکات در مثال دوم، این رافع موضوع نبود. رافع موضوع مثلا خمس در این مثال 40 گوسفند که اول ماه ذیحجه یک گوسفند از این 40 گوسفند زکات هست، رافع موضوع خمس أدّ زکاة هذه الشیاة نیست، حکم وضعی است که فی کل اربعین شاتا شاة، ولو وجوب اداء نداشته باشد. چرا؟ فرض کنید شما ناسی هستید، نسیان کردید فراموش کردید، غافل یا ناسی خطاب أدّ زکاة هذه الشیاة ندارد، اما حکم وضعی که می گفت فی کل اربعین شاتا شاة این حکم وضعی است که باعث شد که صدق نکند بر این یک گوسفند الربح الفاضل علی مؤونة السنة.

حالا معلوم شد فرق این مثالها چیست. مرحوم نائینی فرقشان را نگفته، ادعا کرده است که اینجا اینجور است و آنجا اینجور است. اما به چه دلیل؟ دلیلش را نگفته است. فرقش این است که در مثال اداء الدین لمؤونة السنوات السابقة وجوب اداء دین لمؤونة السنوات السابقة که رافع عنوان الربح الفاضل عن مؤونة السنة نیست. بروی اداء بکنی ولو واجب هم نباشد، چون هنوز طلبکار می گوید عجله ای ندارم، ولی همینکه بروی اداء بکنی دین مؤونه سنوات سابقه را ولو واجب هم نباشد، عرف می گوید ربح فاضل بر مؤونه نیست.

پس اصلا معیار را اشتباه مرحوم نائینی مطرح کرد. در مثال زکات، خطاب وجوب زکات نیست که رافع موضوع خمس است. حکم وضعی است که فی کل اربعین شاتا شاة اول ذیحجه آمد، دیگر عرفا به این یک گوسفند عنوان الربح الفاضل علی مؤونة السنة صادق نیست. اما در مثال دین لمؤونة السنوات السابقة اینطور نیست. عرفا شما بدهکار که هستید برای مؤونه سنوات سابقه، این مانع از صدق ربح بر این یک میلیون که امسال پس انداز کردید نمی شود. شما بدهکارید برای مؤونه سنوات سابقه، این مانع نمی شود که بر این یک میلیون پس انداز شما عنوان الربح الفاضل عن مؤونة السنة صادق نباشد. اما در زکات وقتی یک گوسفند از این چهل گوسفند شد زکات، باعث می شود که دیگر الربح الفاضل علی مؤونة السنة بر او صادق نباشد. و همینطور در آن مثال اول، که وسط سال خمسی اش چهل گوسفند را به او هبه کردند. اول محرم سال خمسی او است، اول رجب شد چهل گوسفند را به او هدیه کردند. اینجاها خمس تعلق می گیرد به این چهل گوسفند، محرم سال بعدی که آمد هنوز که حولان حول زکات نشده، چون هنوز شش ماه گذشته از زمان تملک این 40 گوسفند، ولی سال خمسی اش رسیده است. اینجا هست گوسفند از این 40 گوسفند مصداق الربح الفاضل علی مؤونة السنة هست. نه اینکه الان هست، از روز اول بود. از روز اولی که این 40 گوسفند را در ماه رجب این آقا تملک کرد به نحو شرط متأخر ملائکه دیدند که تا شش ماه دیگر که سال خمسی اش می رسد این 40 گوسفند صرف در مؤونه سنه نمی شود، فی علم الله از روز اول این متعلق خمس بود. بحث وجوب اداء خمس نیست، نفس تعلق خمس به این 40 گوسفند قبل از حولان حول زکات مهم است. حولان حول زکات در این مثال الان بعد از ماه محرم است. ولی حولان حول خمس اول ماه محرم است. پس صدق نمی کند که این 40 گوسفند مؤونه است. مؤونه نیست. چون مؤونه نیست ربح فاضل بر مؤونه می شود و 8 تا از آنها متعلق خمس است، از اول هم متعلق خمس بود ودیگر به حد نصاب نمی رسد. چون نصاب 40 گوسفندی است که تا 11 ماه کامل در ملک شما بماند. این فرعی است که در اینجا مطرح می شود.

یک فرع دیگری در همین رابطه هست راجع به زکات در چیزهایی که حلول حول در آن معتبر نیست. مثل غلات اربعه. سؤال فقهی مهم این است که آیا این کشاورزانی که گندم می کارند، نصاب زکات گندم را در چهارپنجم گندمشان بسنجیم، چون یک پنجم آن مال خودشان نیست، مال امام علیه السلام است چون خمس است. آیا نصاب را در آن چهارپنجم باقیمانده بسنجیم، یا نه، نصاب را در کل این گندم می سنجیم؟ این را انشاءالله روز شنبه دنبال می کنیم.